

## متن پیاده سازی شده جلسه سی و سوم سال دوم درس خارج اصول فقه 6 آذرماه 1401

صفحات 129 و 130 : [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

**سؤال:** تفاوت مثلاً «فی» با تنوین در «ضرب زید» چیست؟ تنوین «زید» در «ضرب» دلالت بر نسبت می کند، «فی» هم دلالت بر نسبت ظرفیت می کند. حال اگر بخواهیم برای علامت مثال بزیم به تنوین «زید» مثال نزیم بلکه به فتحه در «ضرب» مثال بزیم.

**جواب:** آنچه که بر آن تأکید کردیم مابازاء معنا در خارج بود و دلیل اینکه اصرار داریم «فی» معنا دارد این است که دلالت بر وجود حرفی می کند، ولی تنوین «زید» دلالت بر مابازاء وجود حرفی نمی کند. بله، هیئت «ضرب زید» یعنی فعلی بیاید مسند واقع شود و یک فاعلی هم مسند إليه واقع شود. اینجا وقوع فاعل در کنار فعل هیئت را تشکیل می دهد و هیئت هم معنای حرفی است، کما اینکه در بحث گذشته بیان کردیم معانی حرفیه شامل هیئات هم می شود و گرنه تنوین «زید» تنها حدش علامت فاعلیت «زید» است و آن هم اگر معرب باشد و الا اگر مبنی باشد تنوین نمی گیرد.

پس بین هیئت که در اینجا معنای حرفی است با تنوین «زید» فرق قائل بشویم مثل فتحه «ضرب». ظاهراً اینجا سائل در سؤال آنچه را که باید به حساب هیئت بگذارد به حساب تنوین گذاشته است به اینکه چرا بگویید این علامت است بلکه بگوییم معنا دارد و مثل «فی» است، در حالی که چنین نیست و با «فی» فرق دارد.

**ادامه:** حول کلام الامیر \_ علیه السلام \_ فی بیان معنی الحروف

همانطور که مستحضر هستید روایتی را از امیرالمؤمنین (ع) نقل کردیم اگر چه از لحاظ سندی، اینکه سند معتبری از خودمان تا امام (ع) داشته باشیم در دست نداریم، ولی با این حال روایت در میان عامه و خاصه بسیار مشهور است و همچنین اینکه قائل بشویم شهرت جابر ضعفش است. علیّی حال بعضی از روایات و متون نیازمند سند به آن معنا نیست بلکه اگر وثوق به صدورش پیدا کنیم کفایت می کند، کما اینکه خیلی از تراث ما وثوق به صدور آن داریم ولی سند «عن فلان عن فلان» نداریم و این مورد را هم معتقد هستیم از این قبیل است.

در بحث امروز باید سه کار را انجام بدهیم، اولاً جمله را یک مقدار تجزیه و ترکیب کنیم، ثانیاً بررسی کنیم مطالبی که در گذشته بیان کردیم الان با این حدیث چقدر مناسبت دارد، ثالثاً اعلام در اینجا به چه بیانی قائل شده اند.

### التجزئه و الاعراب

در فارسی از آن تعبیر به «تجزیه و ترکیب» می کنیم ولی لسان ادبی آن «التجزئه و الاعراب» است، کما اینکه سلسبیل را هم «سلسبیل فی اصول التجزئه و الاعراب» گفتیم.

در مورد این سه فقره که در کلام حضرت بود، بحثی در مورد اول و سوم نیست، چون فقره اول مطلبی ندارد «الحرف جاء لمعنی». فقره سوم هم «ما انبأ عن معنی لیس باسم و لا فعل» بود و مطلبی ندارد تا توضیح بدهیم بلکه بیان سلبی است. وقتی حضرت می فرمایند برای معنا می آید مثل اسم و فعل و حرف هم که برای معنا می آید. لذا باید در فقره دوم متمرکز بشویم که حضرت می فرمایند: «ما أوجد معنی فی غیره».

در اینجا می توانیم این جمله فقره دوم را به سه نحو تجزیه و ترکیب کنیم. در عبارت متن (صفحه 129) بیان کردیم: «الوجوه فی

هذه الفقرة ثلاثة». در اینجا تعبیر به «الوجه» کردیم چون با سه تا قول مواجه نیستیم تا بگوییم اقوال، و صرف احتمال هم نیست. همانطور که قبلاً گفتیم وجه یعنی احتمال قابل توجیه و وجه.

در این جمله سه وجه وجود دارد:

1. «فی غیره» متعلق ب «أوجد» أو متعلق بالمقدر وصفاً ل «معنی»؛ جار و مجرور احتیاج به متعلق به است و در اینجا «فی غیره» متعلق به «أوجد» باشد، یعنی «أوجد فی غیره». یا اینکه بگوییم متعلق به یک مقدری است که آن مقدر صفت برای «معنی» شود، یعنی چنین بشود «معنایی که این صفت را دارد فی غیره است». (همانطور که می دانید خود جار و مجرور صفت واقع نمی شود و لذا متعلق به مقدر می شود و به اعتبار متعلق به خودش صفت است. کما اینکه جار و مجرور هر وقت حال واقع شود به اعتبار عامل مقدر است که حال واقع می شود.)

و الضمیر فی «غیره» عائد إلی «ما» و ارید من «غیر» اللفظ؛ و ضمیر در «غیره» به «ما» برگردد و مراد از «غیر» هم لفظ باشد، یعنی «فی لفظ غیره».

و یصیر حاصل هذه الافتراضات هو: «انّ الحرف ما أوجد فی لفظ غیره معنی من المعانی»؛ حالا با این تجزیه حاصل این می شود که حرف نهادی است که در غیر خودش که لفظ باشد یک معنایی را ایجاد می کند. قبلاً هم بیان کردیم که حرف در غیر خودش معنا ایجاد می کند، به این نحو که بالمطابقه خودش دلالت دارد و بالالتزام معنای ظرفیت.

2. نفس الافتراضات فی رقم 1؛ یعنی همان تجزیه و ترکیبی که در فرض قبلی بیان شد البته فقط با یک تفاوت.

لکن فرض ان المراد من الغیر التركيب و الهیة فی الكلام؛ لکن در فرض قبلی بیان نکردیم مراد از «غیر» لفظ باشد، ولی در اینجا می گوییم مراد از «غیر» ترکیب و هیئت کلامی باشد. کما اینکه قبلاً بیان کردیم «باء» در «کتبت بالقلم» به کمک آن ترکیبی که در آن قرار دارد معنای استعانت می دهد.

و یصیر الحاصل هو: «ان الحرف ما أوجد فی کلام غیره معنی من المعانی»؛ در وجه قبلی گفتیم «ما أوجد فی لفظ»، ولی الان می-گوییم «فی کلام»، یعنی در جمله معنا ایجاد می کند.

3. «فی غیره» متعلق بالمقدر وصفاً ل «معنی»؛ تا اینجا با وجوه قبلی مشترک است. «و الضمیر عائد إلی «معنی»؛ و نه عائد به «ما». لذا کلام چنین می شود: «الحرف ما أوجد معنی غیر مستقل و لا فی نفسه بل فی غیره أی: متقوماً بالطرفین أو الاطراف»؛ یعنی معنا این صفت را دارد که در غیر خودش است، یعنی معنای ربطی، لا فی نفسه، غیر مستقل و متقوم به طرفین.

بنابراین تا اینجا مطالبی را که بیان کردیم دقیقاً با کلام حضرت امیر (ع) تطبیق می کند، برای اینکه: «بیان ذلك: أنا قد عرفنا ان الحرف یوجد معنی فی ما قبله و ما بعده ففی مثل «زید فی الدار»؛ ما قبلاً گفتیم که حرف معنا در غیر خودش ایجاد می کند، مثلاً «زید الدار» بی معناست، اما وقتی «فی» را می آوریم نسبت «زید» و «دار» را روشن می کنیم، یعنی همان معنای حرفی، و این را می رساند که «زید» مکین «دار» بوده است و لذا صفت زید را می گوید، و «دار» هم مکان «زید» بوده است، پس «فی» این ها را ایجاد می کند. و هكذا در سایر امثله، مانند «سرت البصره الکوفه». در اینجا گفته نشود که معلوم است می خواهد بگوید «سرت من البصره إلی الکوفه»، بلکه فرض بر این باشد که نمی خواهد چیزی را مقدر بگیرد.

یا مثلاً «کتبت بالقلم» بی معناست، اما وقتی می گوید «کتبت بالقلم» معنا درست می شود. پس در لفظ مثلاً «زید» معنای مکینیت و در لفظ «دار» معنای مکانیت را می فهماند و این همان وجه اول است که گفتیم: «انّ الحرف ما أوجد فی لفظ غیره معنی من المعانی».

در گذشته ما بیان کردیم درست است که «فی» بر موارد زیادی دلالت می کند اما این «فی» باید در ترکیب کلامی باشد. یا اگر «باء» را در «کتبت بالقلم» نیاوریم استعانت فهمیده نمی شود. یا اگر در «مررت بزید» استفاده نشود الصاق به دست نمی آید. یا اگر در ﴿فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا﴾ به کار برده نشود سببیت به دست نمی آید. یا اگر در «زید بقم» به کار برده نشود ظرفیت به دست نمی آید. پس وقتی در هیئت کلامی می آید معانی آن آشکار می شود، «و دلالتش علی التعمین و التشخص»؛ لذا اینکه می گوییم «باء» برای سببیت و الصاق است «متوقفة علی وقوعه فی ترکیب و هیأة کلامیة». و اگر دقت کنید این با وجه دوم که گفتیم مراد از «فی غیره» یعنی «فی کلام و هیأة» منطبق است.

و بالاخره معنای حرف در خارج وجود دارد ولی این بر وجه «لا فی نفسه» است، یعنی وابسته است، مثل معنای نسبت است. که این وجه سوم می شود.

تذکر: این سه احتمالی که ذکر شد قسیم هم نیستند، یعنی اجتماع این ها ممکن است و اینکه امام (ع) همه این موارد را مدّ نظر قرار داده باشند این با کلام ایشان سازگاری دارد.

سلوک المحقق النائینی مع کلام الامام - علیه السلام - و نقده

مرحوم النائینی می فرماید این روایت به دو نحو نقل شده است: 1. (اینکه «جاء لمعنی» را ذکر نمی کند و می گویند) «ان الحرف ما أوجد معنی فی غیره». 2. «ان الحرف ما انبأ عن معنی لیس باسم و لا فعل».

در اینجا حدیث به این دو شکل آمده است ولی شکل دوم اشتباه است، چرا که تمام حروف ایجادیه هستند و ایجاد معنا می کنند و لذا «أوجد معنی» درست است ولی «انبأ عن معنی» غلط است و این از اشتباهات راویان است.

بعد برای اینکه مطلب را عادی جلوه دهند می فرمایند اصل این حدیث از طرق عامه نقل شده و نه از طرق ما، لذا شیعیان که آن را نقل می کنند بخاطر این است که از طریق عامه به دست ما رسیده است و آن ها هم در نقلشان خیلی دقت ندارند و «أوجد» را به «انبأ» تبدیل کردند. لذا همانطور که گفتیم مرحوم النائینی معانی حروف را ایجادیه و اخطاری می دانند و اصلاً با «انبأ» کنار نمی آیند.

اشکال

اولاً در «انبأ» چه اشکالی وارد است که در «أوجد» وارد نیست تا بگوییم نقل دوم از خطای راویان است؟ «انبأ» می تواند به معنای دلالت و ایجاد باشد و خبر بدهد. «أوجد» هم ایجاد می کند یعنی خبر می دهد و نه اینکه از کتم عدم آن را می آورد. لذا معنای واقعی وجود دارد و حرف بر آن دلالت می کند، مثل «قام زید» که «قیام» داریم و «قام» از آن خبر می دهد.

ثانیاً اینکه طریق آن به عامه است، این را باید مورد بررسی قرار داد و برای آن وقت گذاشت. بله این روایت را ابن کثیر در قرن هشتم دارد، متقی هندی در کنز العمال دارد، مرحوم سید حسن صدر در تأسیس الشیعه دارد. هر چند بیان شده که سید مرتضی و شیخ مفید هم آن را نقل کردند.

علی آئی حال، بر فرض که روایت از طرق عامه باشد، اینکه بگوییم عامه در نقل آن مسامحه کردند ولی ما چنین نیستیم، به نظر این کاملاً منصفانه نیست.

### حول الوضع و الموضوع له و المستعمل فيه في الحروف من جهة الخصوصية و العمومية

ما در جلسه اول وارد امر دوم کفایه شدیم (امر اول کفایه را سال گذشته بحث کردیم) که امر اول ما در بحث سال جاری شد «الامر اول: فی الوضع». در اینجا تنها یک نکته باقی می ماند که آن را عرض کنیم إن شاء الله امر اول تمام خواهد شد.

ما در مورد حروف مطالب بسیاری را مطرح کردیم اما یک مسأله را هنوز رسماً وارد نشده ایم و آن این است که آیا وضع و موضوع له و مستعمل فيه در حروف عام است یا خاص یا اینکه بعضی از آن عام است و بعضی هم خاص است؟

در اینجا اگر مطلبی از این مسأله بحث شده است علی نحو الاستطراد بوده است به اینکه مثلاً خواستیم معنای حرف را توضیح بدهیم، ممکن است وضع عام، موضوع له عام، مستعمل فيه عام یا خاص را گفته باشیم ولی مستقلاً وارد بحث آن نشدیم.

در حروف سه چیز داریم: وضع (یعنی تصور واضع)، موضوع له (البته بنا بر اینکه حروف موضوع له داشته باشند، حتی بنا بر مبنای مرحوم رضی گفتیم حروف موضوع له دارد)، مستعمل فيه (وقتی که در مورد خاص استعمال می کنیم).

حالا سؤال این است که وضع، موضوع له و مستعمل فيه در مثلاً «فی، من، إلی، باء» از نظر عموم و خصوص به چه نحو است؟ مثلاً وضع، موضوع له، مستعمل فيه در «زید، قام، ماء» به چه نحو است؟

می گوییم (وقتی در جمله معین «زید» را استعمال می کنیم) در «زید» وضع خاص، موضوع له خاص، مستعمل فيه هم خاص است.

بر مبنای اینکه برای حروف موضوع له قائل باشیم کما اختاره، (و الا اگر بر مبنای مرحوم بهبهانی بگوییم حروف موضوع له ندارند باید یک طرح دیگری را بیان کنیم) سه مذهب وارد است:

1. هر سه مورد عام است.

2. وضع و موضوع له عام و مستعمل فيه خاص است.

3. وضع عام و موضوع له و مستعمل فيه خاص است.

الحمد لله رب العالمين